

تخیل ادبی

ویلیام گلدینگ



رمان "برج" اثر ویلیام گلدینگ توسط ژاله مساعد به فارسی ترجمه شده است و توسط انتشارات دنیای مادر منتشر خواهد شد. به همین مناسبت مقاله حاضر را، که زمینه‌ای است بر آشنائی با گلدینگ و آثارش می‌خوانید

ویلیام جerald گلدینگ، نویسنده انگلیسی و برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۸۳ بی‌آنکه چندان منزوی باشد، فقط اجازه نگاه‌های اجمالی به‌گذشته و زندگی‌اش را داده است. از مصاحبه و گفتگوهای معمول و مرسوم اجتناب ورزیده، و در سخنرانی‌هایی که در انگلستان و آمریکا ایراد کرده، تنها به ادبیات و اندیشه متجلی در آثارش پرداخته است. این خصوصیت، در رمان‌های او نیز کاملاً مشهود است. شخصیت‌های او هیچ توجهی به مسائل روزمره و حوادث پیش‌پا افتاده‌ای که زندگی مردم عادی را دربر می‌گیرد، نشان نمی‌دهند. و هیچیک از رمان‌های گلدینگ، انعکاس زندگی معمول و ماجراهای عام‌پسندی نیست که برای جلب روشنفکران گریزی نیز به فلسفه و سیاست و مذهب زده باشد.

بنابراین، با توجه به اطلاعات اندکی که از گلدینگ در دست است، باید او را از خلال نوشته‌هایش شناخت، که در آنها نیز "نویسنده" بیش از شخص گلدینگ مطرح است.

تولد گلدینگ در سال ۱۹۱۹ اتفاق افتاد. درست هفت ماه پس از فرو رفتن کشتی تایتینک به اعماق دریا. این حادثه یکی از عمده‌ترین عوامل زمینه‌ساز و محرک‌های اولیه در شکل‌گیری فلسفه‌ای به‌شمار می‌آید که بعدها بر آثارش تسلط یافت. زیرا زمانی که پسر بچهای بیش نبود، یکبار مادرش به او گفت: آگاهی و درکش از دنیا، به‌عنوان "مکانی دلفریب و پرنشاط، اما پرمخاطره و ناپایدار"، به آن روزی برمی‌گردد که خبر غرق شدن تایتینک را شنید. و این گفته در لوح ضمیر کودک نقش بست.

کودکی گلدینگ کم و بیش در انزوا سپری شد. درباره اولین روز مدرسه‌اش می‌نویسد:

"تا به آن روز، من کسی را بیرون از دایره افراد خانواده، و چیزی جز قدم زدن در پرستارم یا پدر و مادرم، و گذراندن تعطیلات تابستان در ساحل خلوت دریا نشناخته بودم.

من فاقد قدرت مقابله، و سخت مشتاق پیروزی بودم، و می دانستم که در مدرسه مشت و لگد خوردنهای فراوان انتظارم را می کشد. اما هیچ فکرش را نمی کردم که در این مکان از تنبیه و نادیب، و ضرورت یادگیری اعداد و ارقام هم خبری باشد. اعداد برایم جذابیتی نداشت، اما شوق وافری در یادگیری کلمات و واژه های خاص خود داشتم. من به جای جمع کردن تمبر و یا تخم پرندگان، کلکسیون "کلمه" داشتم. در کلاس وقتی که باید مشقهایم را می نوشتم، یا چهارپرتقال رابطه طور مساوی بین دو پسر بچه فقیر و بدبخت تقسیم می کردم، سخت سرگرم نوشتن لیست کلمه های جدید و خودساخته های می شدم که با تماشای تصاویر کتابهای درسی به ذهنم خطور کرده بود.

شیفتگی او به ادبیات و "کلمه به خودی خود" در دوره دبیرستان نیز به قوت خود باقی ماند، در طول تعطیلات تابستانی و بازگشت به ساحل آرام دریا - به یقین تصاویری از آن در بخشهایی از رمانهای اولیه اش به خصوص "پینچر مارتین" و "سالار مگسها" منعکس شده است. با شدت بیشتری ادامه داشت. جراللد گلدینگ خردسال، علاقه شدیدی به مطالعه آثار ادبی پیدا کرده و به "اودیسه" اثر هومر دل بستگی خاصی یافت. "هنوز هم، ده سطر پایانی فصل نهم (اودیسه) را به خاطر می آورم. در روی آن صفحه چند دانه شن دیده می شد. در کنار دریایی که خود را به خشکی می کوبید، به پشت لمیدن و گوش سپردن به تندر و موجهای بی تاب و تکرار کلمات باستانی، کار دشواری نبود.

گلدینگ، کلاسیکهای کودکان و بزرگسالان را تقریباً همزمان مطالعه کرد. از اولی به همان درک ناچیزی دست یافت که از دومی. با این همه هر دو کم و بیش یکسان، تاثیر شگرفی بر آثار او داشته اند.

بعدها در این باره می گوید: "حال، از درک سطحی و اندکی که از خواندن داستانهای کلاسیک کودکان داشتم، متحیر می مانم. اگر کتابهای دوران کودکی مان را بازخوانی کنیم، درمی یابیم که به طنز "گالیور" و تنهائی "رابینسون کروزو" پی نبرده بودیم."

البته، بعدها پرداختن به آنها در چشم اندازی گسترده تر، از اهمیت ادبی ویژه ای برخوردار بود، اما در دوران کودکی از خواندن کلاسیکهای کودکان با همان درک ناچیزش لذت می برد.

"آنها مرا سخت مجذوب خود می کردند. من در دریاها نادیده شیرجه می رفتم. برای گردشی به دور ماه، به آسمان پرتاب می شدم. در بالنی کوچک، از فراز تاریکترین نقطه آفریقا می گذشتم. به مرکز زمین می رسیدم. در آتلانتیک جنوبی چون توده های شناور این سو و آن سو روانده می شدم. از شدت تشنگی مرگ را به چشم می دیدم. آه، ای جذبه ها و بیخبری ها! و هر بار این تشنگی های شدید مرا برای چشیدن جرعه آبی خنک به داخل خانه می فرستاد - آبهای زلال و گواری آمازون -"

سپس، هر آنچه را که در کتابهای کودکان نمی یافت از خدمتکاران می آموخت. او که هنوز کودکی بیش نبود به اتاق دختران خدمتکار می رفت، به نامه‌هایی که بلند می خواندند، گوش می داد و مجلات هفتگی را زیر و رو می کرد. بدین طریق، آگاهی اندکی از فاصله بین ادبیات و زندگی و زیبایی و واقعیت پیدا کرد.

گلدینگ ۱۲ ساله بود که جدی و مصمم نوشتن اولین اثر ادبیات را آغاز کرد که می خواست رمانی دوازده جلدی باشد و دربرگیرنده تاریخ و توسعه جنبش اتحادیه اصناف در اروپا.

گلدینگ در این باره گفته است که اولین جمله اش را هرگز فراموش نکرده است.

"من در یازدهم اکتبر در کرن وال، در دامان پدر و مادری دولت مند، اما شریف و درستکار به دنیا آمدم." نوشتن رمان دوازده جلدی، از این جمله فراتر نرفت.

البته، عجیب نیست که گلدینگ، پسر مدیر مدرسه‌ای صاحب نام و متخصص، کودکی خود را صرف ادبیات کرده باشد و خود نیز بعدها مدیر مدرسه بشود. با این همه راهی که او بین سالهای تحصیل و آغاز نوشتن حرفه‌ای پیمود، مسیر پر پیچ و خمی بود. او به قصد تحصیل یک رشته علمی مدرن، به دانشگاه آکسفورد رفت. دو سال گذشت تا به اشتباهش در انتخاب رشته تحصیلی پی برد و به ادبیات انگلیسی روی آورد. (عشق به علم و ادبیات در نوشته‌هایش مشهود، و گواه بر دو شخصیتی بودن آکادمیکی اوست. علاوه بر تجربه‌آزمایی با شخصیتها و زبان، ساختار رمانهای او یادآور آزمایشهای دقیق و پیچیده لابراتوارهای مدرن است.)

پس از چاپ کتاب شعری در سال ۱۹۳۴، بقیه سالهای این دهه را به نوشتن نمایشنامه، تهیه‌کنندگی و بازیگری در یکی از تئاترهای نیمه حرفه‌ای لندن گذراند. در سال ۱۹۳۹، ازدواج کرد، به سالزبوری رفت و به تدریس مشغول شد.

با آغاز جنگ جهانی دوم، به نیروی دریایی انگلستان پیوست، و تا پایان جنگ در خدمت نیروی دریایی بود. در ماموریتهای مختلف شرکت کرد و یکبار هم مانند یکی از شخصیتهای خیالی اش "پینچر مارتین"، سه روز تمام در "کانال مانش" روی آب شناور بود و با مرگ دست به گریبان. در آخرین ماموریت جنگی اش، فرماندهی یک رزمناو از درافکن را به عهده داشت.

این نکته که تسلی خاطر گلدینگ در طول سالهای جنگ، بازخوانی مکرر "هومر" و کشف حس تداوم تاریخ بشری از خلال اشعار رزمی بود، شناخت دقیقتر فضای فکری و تحولات روحی این دوره از زندگی او را ممکن می سازد.

در سال ۱۹۴۵، با خاتمه یافتن جنگ، سرشار درک و بصیرتی تازه از هستی، و از فلسفه و ادبیات، به سالزبوری بازگشت و چون گذشته به تدریس مشغول شد و با رمان به صورت کاری فرعی تجربه‌آزمایی می کرد. به مدت یک دهه، علاوه بر نوشته‌های پراکنده، چهار رمان نوشت که هیچ ناشری حاضر به چاپ آنها نشد. اما او با توسل به عدم پذیرش موقعیت متزلزلش، همچنان به نوشتن ادامه داد.

در سال ۱۹۵۴، "سالار مگسها" در ۳۳۸۳ نسخه به فروش رسید، که گرچه با استقبال

نسبتاً " گرم محافل ادبی و منتقدان روبرو شد ، اما انعکاس چندانی نداشت . در سال ۱۹۵۵ ، " وارثان " در انگلستان منتشر شد ، که چاپ آن در ایالات متحده تا سال ۱۹۶۳ به طول انجامید . در سال ۱۹۵۶ " پینچر مارتین " ، و در سال ۱۹۵۹ " سقوط آزاد " منتشر شد . در این سال رمانهای او که استقبال ادبی از آن خوب اما کم خواننده بود در قطع جیبی به فروش رسید و خوانندگان بسیاری خاصه در دانشگاهها و در میان روشنفکران یافت و در نشریات ادبی مورد نقد و بررسی منتقدان و صاحب نظران قرار گرفت . در سال ۱۹۶۱ ، برای همیشه از تدریس دست کشید و به طور تمام وقت به نوشتن حرفه‌ای روی آورد .

یک دهه پس از آنکه گلدینگ به عنوان شخصیت ادبی ، تثبیت شد و شهرت روزافزونی یافت . نظر منتقدان درباره او به طور کلی این بود که او " ادیب و دانشمندی است با شکهای فلسفی مخصوص به خود " ، و از طرف دیگر اینکه " هیچ شخصیت ادبی دیگری از نسل گلدینگ قدرت و تهور او را نداشته ، و به چنین مقام رفیعی در ادبیات دست نیافته است . "

اما هیچ انسان بزرگی یافت نمی شود که در زمان حیات چنان که شایسته است ، توسط نزدیکان و معاصرانش ارج نهاده شده ، و موفقیت و موقعیتش ، ولو برای آنها بی که در راه رساندن او به آن مقام ، بسیار کوشیده اند ، خوشایند باشد .

مقام ادبی گلدینگ ، در نسل خود تقریباً بی مانند است . سبک خاص او را نمی توان در هیچ مکتب ادبی گنجاند . و گرچه فقط فضای یکی از آثار گلدینگ - سقوط آزاد - فضای معاصر و مرسوم است ، و دو رمان " سالار مگسها " و " پینچر مارتین " تقریباً خارج از زمانند با این همه ، آثار او ریشه در سرگشتگی و اندوه و اضطراب و اندیشه های عصر حاضر دارد .

زمان در کتاب " برج " که اولین بار در سال ۱۹۶۴ منتشر شد ، به اواخر قرون وسطی بازمی گردد . این رمان با وجود پیچیدگیهایش در نثر و ساختار ، پر خواننده ترین رمان گلدینگ ، و پرفروشترین کتاب سال ۱۹۶۴ در انگلستان و آمریکا بود .

" بدون تردید ، کمتر رمانی یافت می شود که از خواننده درک والایی بطلبد و بتواند مانند " برج " ، مدت مدیدی در لیست پرفروشترین کتاب سال در انگلستان و ایالات متحده باقی بماند . و هیچ اثر ادبی دیگری مانند این کتاب نقد برانگیز نبوده و در تجزیه و تحلیل آن تنوع و تناقض وجود داشته است . "

هریک از رمانهای گلدینگ شاهکاری از تخیل و حقیقت به شمار می آید . متنوع و پربار در داستان پردازی ، و پر قدرت و منجسم در ساختار . با توجه به دوگانگی موجود در شخصیت آکادمیک او ، هریک از آثارش با دقت و ظرافتی که نشان از پرمایگی و وسعت ادبی نویسنده دارد ، از دیگری متفاوت است ، و در هر یک از آنها آوای کهن افسانه و اساطیر یک پرده بالاتر از هر آوای دیگری شنیده می شود . بسیاری از رمانهای برجسته ادبی ، در مقایسه با آثار او رنگ می بازند . گلدینگ یکی از برجسته ترین رمان نویسهای انگلیسی زبان است و گرچه فهم آثارش خوانندگانی با قدرت عمیقتر می خواهد ، با این وجود - و با حیرت بسیار - یکی از پر خواننده ترین نویسندگان چند دهه اخیر بوده است .